

# دوست

خردسالان

سال چهارم

شماره ۱۸۷۵ پنجمین

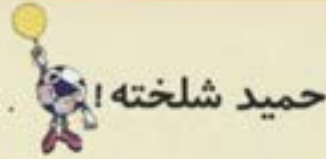
۱۸ فروردین ۱۳۸۵

۲۵۰ تومان





۱۳



حمید شلخته!

۱۷



الان تو را می‌گیرم

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



موشک

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های آسمانی

۳



با من بیا

۴



صدا

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



عمه گلی

۱۱



جدول

۱۲



بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارکانی

● سردبیران: افشین بلا، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: باران کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین سلولیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: سید صفریور

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر خروج

● امور مشترکین: محمد رضا انصاری

● شناسایی: تهران - خیابان انقلاب چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر خروج

● تلفن: ۰۲۱۹۷۰۰۲۲۷ و ۰۲۱۹۷۰۰۲۲۳ شماره: ۰۲۱۹۷۰۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مهربانی‌های



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



# بامن بیا...



دوست من سلام.

مرا می‌شناسی؟

من توپ فوتبال هستم.

من بازی و ورزش را خیلی خیلی دوست دارم.

تو را هم دوست دارم چون تو با یک شوت خوب و قوی می‌توانی

مرا گل کنی!

آن وقت همه به تو می‌گویند: «آفرین! گل گذاشتی!»

حالا دست مرا بگیر، مداد رنگی‌هایت را بردار و برای ورق زدن

مجله همراه من بیا...





## صدا



یکی بود، یکی نبود، غیر از هیچ کس نبود،  
چوپانی بود که هر روز گوسفندهایش را به چمنزار می برد و برای  
آنها نی می زد و گوسفندها با صدای نی چوپان، آرام در چمنزار  
علف می خوردند.  
یک روز، نی چوپان شکست و او مجبور شد نی دیگری بسازد.  
روزی که گوسفندها در چمنزار مشغول علف خوردن بودند، چوپان  
زیر درختی نشست و شروع کرد به ساختن نی.  
گوسفندها هرچه منتظر شدند صدای ساز چوپان را نشنیدند.  
برای همین هم شروع کردند به «بع، بع» کردن.  
گرگ، پشت تپه ها بود که صدای «بع، بع» گوسفندها را شنید.  
دهانش آب افتاد و آرام آرام نزدیک چمنزار رفت.  
گرگ هرچه گوش کرد، صدای نی چوپان را نشنید.  
برای همین هم فکر کرد گوسفندها تنها هستند و تصمیم گرفت به  
سراغ آنها برود. گرگ آرام، آرام به گله نزدیک می شد که سگ،  
او را دید و شروع کرد به «واق، واق» کردن.  
چوپان صدای «واق، واق» سگ را شنید، چوب دستی اش را برداشت  
و به دور و بر نگاه کرد. همین موقع چشمش به گرگ افتاد.  
گرگ هم چشمش به چوپان افتاد. اما خیلی دیر شده بود.







سگ گله و چوپان به طرف گرگ رفتند.

گرگ از ترس پا به فرار گذاشت.

سگ گله هم به دنبال او رفت.

گرگ در حالی که می‌دوید به سگ گفت: «پس چرا صدای ساز چوپان نمی‌آید!»

سگ گفت: «ساز چوپان برای کوسفندها است نه برای کرگ‌ها!»

گرگ گفت: «ولی بع بع کوسفندها برای کرگ‌هاست!»

سگ گفت: «صدای بع بع کوسفندها برای بیدار کردن سگ‌هاست!»

گرگ گفت: «پس چه صدایی برای کرگ‌هاست!»

سگ خندید و گفت «صدای واق واق سگ‌ها!»

گرگ در حالی که از ترس می‌لرزید، دور و دورتر شد و دیگر هیچ کس او را ندید.





# نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.



۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰

۴ ●

۳ ●

● ۵

۲ ●

۱ ●

۷ ●

● ۶

۱۰ ●

● ۹

● ۸

## فرشته‌ها



می‌خواستم مثل همیشه، جانماز را برای مادر بزرگ پهن کنم که حسین توی اتاق آمد و تسبیح آن را برداشت. گفتم: «تسبیح را پاره!» اما حسین آن را نداد. خواستم به زور آن را بگیرم که تسبیح پاره شد و دانه‌های آن همه جا پخش شد. من گریه‌ام گرفت. حسین هم گریه کرد. مادر بزرگ توی اتاق آمد و پرسید: «چی شده؟ چرا گریه می‌کنید؟» گفتم: «حسین تسبیح را برداشت. فواستم آن را بگیرم که پاره شد. حالا فردا از این کار ما ناراحت است.» مادر بزرگ، من و حسین را بغل گرفت و گفت: «فردا هیچ وقت از بچه‌ها ناراحت نمی‌شود. او می‌داند که شما می‌فواستید جانماز را برای من پهن کنید. حالا با کمک هم دانه‌های تسبیح را پیدا می‌کنیم و آن را درست می‌کنیم.» من و حسین اشک‌هایمان را پاک کردیم و یکی یکی دانه‌های تسبیح را پیدا کردیم و به مادر بزرگ دادیم. مادر بزرگ آن‌ها را با نخ مثل قبل درست کرد و گفت: «فردا دوست دارد که شما با هم معربان باشید و هر کاری را به کمک هم انجام دهید. مثل حالا که با هم دانه‌های تسبیح را جمع کردید.» من خندیدم و گفتم: «ما حتی با هم تسبیح را پاره کردیم!» مادر بزرگ از حرف من خنده‌اش گرفت. حسین هم از خنده‌ی من و مادر بزرگ خنده‌اش گرفت!







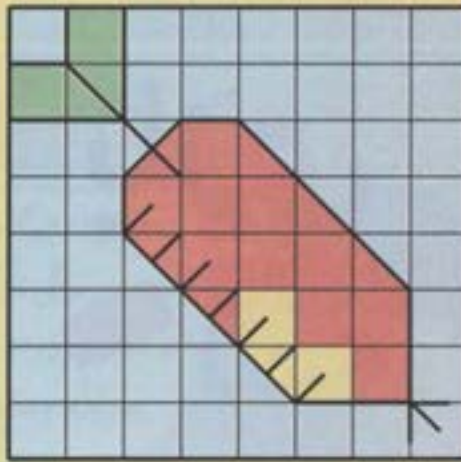
# عمه گلی

اسدالله شعبانی

عمه گلی، عمه گلی  
مثل تریچه، تپلی  
خوش اومدی به خونه مون  
تو خیلی خوبی عمه جون  
پیشم میای، مثل پیشی  
هم بازی خودم می شی  
منم می شم یه موش چاق  
قایم می شم توی اتاق  
تا تو منو «هام» بکنی  
یه لقمه ی خام بکنی!

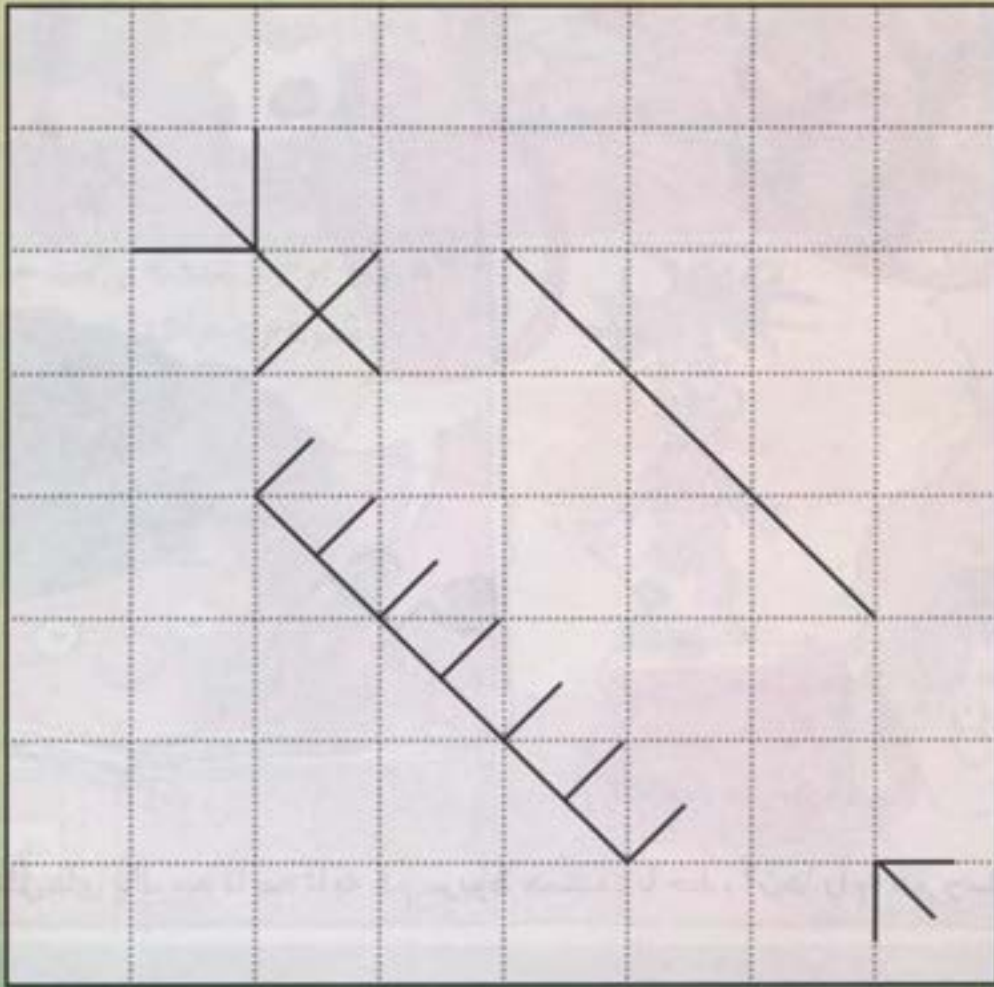






# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



شکل‌های بالا، سه تا سه تا به هم مربوط هستند. با خط، آن‌ها را به هم وصل کن.



# حمید شلخته!

۱۹۱ کی او ز گاری پسر بچه ای به نام  
حمید زندگی می کرد که بسیار بی نظم  
و کثیف بود. او موهایش را شانه  
نمی زد و وسایلش را سر جایشان  
نمی گذاشت...



... همیشه او حمید شلخته می گفتند چرا که اتاقش بسیار  
کثیف و شلوغ بود... وای! من هم تا هفته ی پیش همین  
حور بودم اما درگاه  
بچه ی خوبی  
شدم!









حمید نگاه می‌به آتاقش انداخت و خودش از آن همه آشغال و وسایل که روی زمین ریخته بود خجالت کشید...

حالا چی کار کنم؟



ناگهان فکری به ذهن حمید رسید!

هوووووو!!!  
حتماً تصمیم گرفته  
که پسر خوبی بشه  
و آتاقش رو مرتب  
کنه!



بزرگوارو  
بیارم!











با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شما را  
همراهی کند.



ماهی



خرچنگ






گربه





مرغ دریایی

## الان تو را می‌گیرم

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که  و  مشغول بازی توی آب دریاچه بودند، دنبال  دنبال

 کرد و گفت: «الان تو را می‌گیرم!»

 در حالی که می‌خندید، فریاد زد: «نمی‌توانی! نمی‌توانی!»

بعد به سرعت شنا کرد.

اما موجی بزرگ آمد و  را انداخت توی ساحل.

 درست جلوی پای

خیلی خوش حال شد.



نمی توانست نفس بکشد.



بالای سرش ایستاده و می خواهد او را



را دید که



نزدیک ساحل آمد و



فریاد



را بگیرد که



دور دهانش را لیسید و پنجه اش را بلند کرد تا



بخورد.

زد: «با دوست من کاری نداشته باش!»

سرش را برگرداند و



را دید.



اما همین موقع



بالای سر آنها رسید.

او هم می خواست



را بخورد.

غذای من است.




نشان داد و گفت «از این با پرو! این




پنجه هایش را به







اما شروع کرد به بال زدن بالای سر  .


نگاهی به  کرد که به سختی نفس می کشید.

برای همین هم به سرعت به طرف  رفت و او را بلند کرد و با خودش به دریا برگرداند.

 تند و تند شروع کرد به نفس کشیدن.

و  و  هنوز داشتند با هم دعوا می کردند که  و  دوباره مشغول بازی شدند.

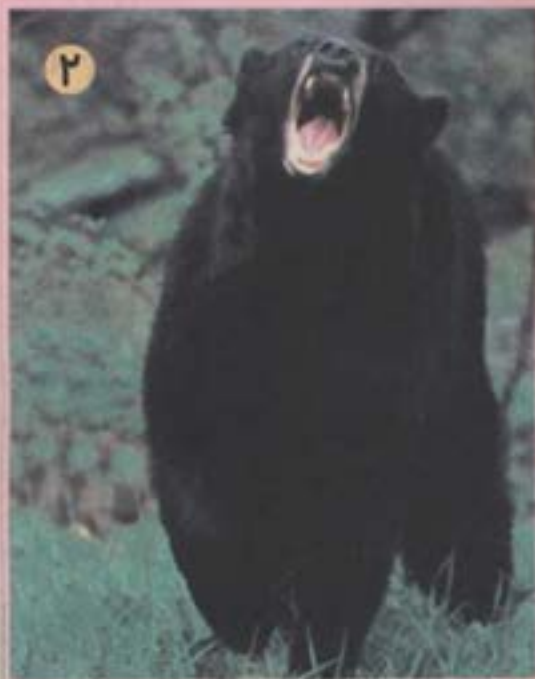
 گفت: «الان تو را می گیرم!»

و  فریاد زد: «نمی توانی!»

بعد هر دو شنا کردند و رفتند ته آب.



# قصه‌ی حیوانات



۲) ناگهان، صدای نعره‌ی یک خرس به گوش رسید.  
۴) خرس هم آقا موشه را دید و تصمیم گرفت او را بگیرد.



۱) بچه‌موش‌ها، توی لانه، مشغول شیر خوردن بودند که ...

۳) آقا موشه از لانه بیرون رفت و خرس را دید. او خیلی به لانه نزدیک بود.







۶) خرس به دنبال آقا موشه رفت.



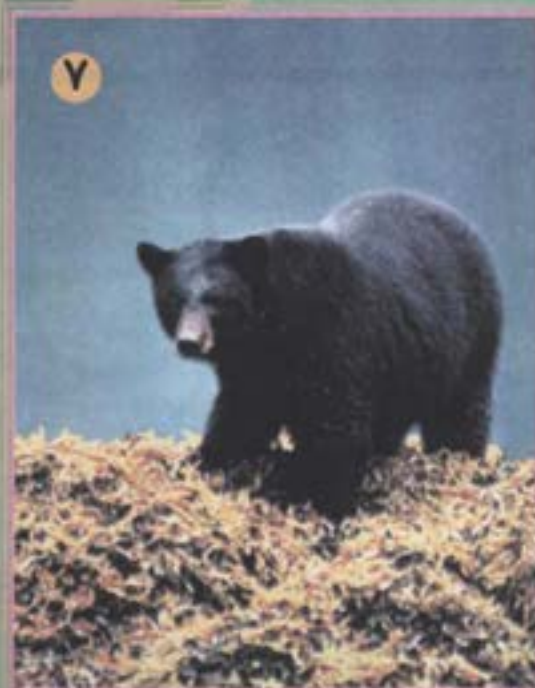
۵) آقا موشه پا به فرار گذاشت تا خرس را از لانه دور کند.



۸) بالاخره، خرس، هم آقا موشه را گم کرد و هم از لانه‌ی او دور شد!



۷) آقا موشه پرید و رفت لای برگ‌های خشک پنهان شد.






## موشک

یک موشک کاغذی درست کردم و کفشدوزک را  
روی موشک گذاشتم و گفتم: «سه، دو، یک، آتش!»  
موشک توی اتاق پرواز کرد و افتاد زیر صندلی.  
اما کفشدوزک من چتر بال‌هایش را باز کرد و  
آرام روی صندلی فرود آمد!





# کار دستی

- شکل‌ها را از روی خط سبز قیچی کن.
- روی علامت  چسب مایع بزن و قسمت‌های زرد را از روی علامت نقطه‌چین به پشت تا بزن تا پاکت آماده شود.
- کارت را داخل پاکت بگذار.





# دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان. نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

تحصیلات : ۱۳ / /

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



\* نشانی فرستنده:



جای نمبر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





# ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحمان دوست



کی، کی، کی، کی، کی ام ؟ کتابم

کتاب کودکانم

بچه‌ها را دوست دارم

یه دوست مهربانم

قصه دارم، شعر دارم

نقاشی‌های زیبا

زود بگو که چشم نخوری «ان شا، الله»

خدای من کمک کن

تا بچه‌ها بیان منو بخورن

با من کمی دوست بشن

هرچی رو که نمی‌دونن، بدونن





